

# سیری در آیات اقتصادی قرآن کریم (۲)

معارف اسلامی

## ● آیت الله جوادی آملی

در شماره گذشته این بخش مبحث «سیری در آیات اقتصادی قرآن کریم» را آغاز کردیم. در این شماره نیز بحث گذشته را از منظر استاد فرزانه حضرت آیت الله جوادی آملی پی می‌گیریم.

سرمایه فطرت و هدایت خویش را فروختند و بیراهه ضلالت را در پیش گرفتند، از آن رو که فاقد آن پایگاه فکری و هدایتی هستند، از قرآن کریم بهره‌ای نمی‌برند و در آیه محل بحث درباره آنان می‌فرماید: «**أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ**»

### عرصه حیات انسان ، میدان تجارت است

قرآن کریم دنیا را مرکز تجارت می‌داند و هدایت فطری، قدرت فهم ، نیروی کار و عُمَر آدمی را سرمایه‌های این تجارت می‌شمارد که اگر در راه تحصیل عقاید و معارف الهی و اعمال صالح صرف شود تجارتی است بی‌خسارت بلکه سودآور و اگر در غیر این راه صرف گردد، مبادله‌ای زاینبار خواهد بود: «**وَالْعَصْرُ\* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خَسْرٍ\* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا**

فروشنده می‌کند. منافقان در بازار دنیا سرمایه هدایت را فروخته ، ضلالت می‌ستانند و چون سرمایه را باخته‌اند راهی برای تحصیل سود یا سرمایه جدید ندارند. کسی که با سوء اختیار خود، سرمایه هستی خویش را بفروشد، دیگر هدایت‌پذیر نخواهد بود.

### تفسیر

در آغاز سوره مبارکه بقره ، قرآن کریم به عنوان کتاب هدایت پرهیزکاران معرفی شد: «**ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ**»<sup>(۱)</sup> و اوصاف اهل تقوا که در حقیقت شرایط بهره‌مندی از قرآن است، ذیل آیات گذشته تبیین شد و پایان بخش آن، جمله «**أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**»<sup>(۲)</sup> بود.

پارسیان که از پایگاه معرفتی و هدایت الهی برخوردارند ، زمینه بهره‌وری از قرآن را دارند و از آن بهره می‌برند، ولی منافقان که

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ  
(بقره/۱۶)

### گزیده تفسیر

از منظر قرآن، عرصه حیات دنیوی انسان ، میدان تجارت سودآور با خداوند یا تبادل زیان‌بار با شیطان است. سرمایه این تجارت نیز، هدایت درونی (فطرت) و راهنمای بیرونی (وحی) ، نیروهای ادراکی و تحریکی و عمر آدمی است. اگر این سرمایه در راه تحصیل عقاید حق و اعمال صالح، صرف شود تجارت سودآور و اگر در غیر آن صرف گردد، تبادل زیان‌بار است. در این تجارت گرچه ارکان شش‌گانه (فروشنده، خریدار، کالا، بها، سند و شاهد) وجود دارد، لکن برخلاف تجارت‌های رایج بشری ، فروشنده ، عین کالا و خریدار عین بهاست؛ زیرا فروشنده، حقیقت هستی خود را می‌دهد و خریدار نیز لقای خود را نصیب

**بالصبر** (۳) پس اگر کسی با سرمایه‌های علمی و عملی خود به تجارت با خدا نپرداخت و چیزی نیندوخت و نیاموخت، او به حقیقت، اهل خسارت است.

واژه‌های بیع، شراء، اشتراء، تجارت، ربح و خسران، در قرآن کریم نشانه آن است که صحنه زندگی و عرصه حیات آدمی میدان تجارت او با خدا یا تبادل وی با شیطان است و گرنه جایی برای این تعابیر نبود.

### تجارت پرسود و تبادل زیانبار

قرآن کریم تجارت سودآور انسان‌ها با خدا و معامله زیانبار و خسارت‌آور انسان‌ها با شیطان را چنین ترسیم کرده است: «یا ایها الذین آمنوا هل أدلکم علی تجارت تنجیکم من عذاب أليم\* تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون فی سبیل الله بأموالکم و أنفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون\* یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الأنهار...» (۴) آیا می‌خواهید شما را به تجارتی که مایه رهایی از کيفر دردناک الهی است، هدایت کنم؟ آن تجارت این است که در قدم اول که مرحله «اعتقاد» است، به خدای سبحان و رسولش ایمان آورید و در گام بعدی که مرحله «عمل» است، با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنید و این تجارت برایتان بهتر است اگر بدانید. ره‌آورد این تجارت از یک سو مغفرت الهی و از سوی دیگر رهایی از عذاب الهی و دستیابی به بهشت جاویدان است.

خدای سبحان جان پاک و مال پاکیزه مومنان را از آنان می‌خرد و در برابر آن بهشت محسوس و لقای خود را که بهشت معقول است، به آنها اعطا می‌کند: «ان الله

اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة» (۵) و از این تجارت به عنوان تجارت «رابح» و غیر بایر یاد می‌کند: «یرجون تجارتاً لئن تبور» (۶)

تجارت از دیدگاه قرآن کریم دو نوع است: تجارت رابح و سودمند و تجارت بایر و زیانبار. تجارت رابح همان تجارت انسان با خداوند است و تجارت بایر تجارت وی با غیرخدا. تجارت با غیرخدا از آن رو بایر نامیده شده که همانند سرزمین خشک و بایر، بی‌حاصل و بی‌ثمر است. کسی که از سرمایه‌های انسانی خود در تجارت با خدا بهره نبرد، او سرمایه خود را باخته و مغبون است و روز قیامت که ظرف ظهور تغابن است، نه ظرف حدوث آن: «یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک یوم التغابن» (۷) غبن سرمایه باختگان آشکار خواهد شد و خدای سبحان به اینان می‌فرماید: «وکنتم قوماً تبوراً» (۸)؛ شما ملت‌ی بایر یا هالک (هستید که هرگز ثمر نمی‌دهید.

## لطایف و اشارات

### ۱- وجه اشتراک و امتیاز تجارت بشری و الهی

داد و ستد متعارف بشری مشتمل بر چهار رکن است: فروشنده، خریدار، کالا و بها (بایع، مشتری، ثمن و) و این ارکان چهارگانه کاملاً از یکدیگر جدا است؛ زیرا فروشنده کالایی را عرضه می‌کند و خریدار با بهایی که می‌پردازد، متاع مزبور را با شرایط خاص مالک می‌شود، خواه فروشنده از رهگذر این داد و ستد سودی ببرد یا بر اثر فروش متاع خود مغبون

گردد. داد و ستدهای مهم، افزون بر ارکان یاد شده دورکن دیگر نیز دارد: یکی سند (قباله) و دیگری شاهد. اما تجارت انسان با خدا که در قرآن کریم تبیین شده، از یک سو با تجارت‌های رایج و متعارف بشری مشترک و از سوی دیگر با آن متفاوت است.

تجارت الهی مانند داد و ستد بشری، مشتمل بر ارکان شش‌گانه مزبور است. خدای سبحان در تبیین این ارکان می‌فرماید: «ان الله اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و وعداً علیهم حقاً فی التوریه و الاءنجیل و القرآن و من أوفی بعهده من الله فاستبشروا بیعکم الذی بایعتهم به و ذلک هو الفوز العظیم» (۹)؛ در این تجارت، خریدار: خدای سبحان، فروشنده: انسان مؤمن، مورد معامله: جان پاک و مال پاکیزه، بها: بهشت ابدی، شاهد: انبیای الهی و قباله و سند رسمی و امضا شده آن: کتاب‌های آسمانی آنان، مانند تورات و انجیل و قرآن کریم است.

اما وجه افتراق تجارت الهی با تجارت بشری آن است که تجارت با خدا در جاتی دارد و در برخی از درجات آن گرچه ارکان چهارگانه (فروشنده، خریدار، کالا و بها) وجود دارد، لیکن فروشنده، عین کالا و خریدار، عین بهاست و فرقشان تنها به اعتبار است (اتحاد بایع و مبیع و اتحاد مشتری و ثمن)؛ زیرا در این نوع تجارت فروشنده، حقیقت هستی خود را می‌دهد و لقای خریدار را می‌گیرد.

توضیح این که، گاهی تفاوت فروشنده و کالا (بایع و مبیع) و همچنین تفاوت خریدار و بها (مشتری و ثمن) حقیقی است؛

زیرا فروشنده کالایی خاص (جز هستی خود) را می‌فروشد و خریدار نیز با پرداخت بهایی مخصوص (غیر از لقای خویش) متاع فروشنده را خریداری می‌کند. پس کالا و بها چیزی جز هستی فروشنده و لقای خریدار است، ولی گاهی تفاوت فروشنده و کالا و همچنین مشتری و بها، اعتباری است؛ زیرا فروشنده، حقیقت هستی خود را می‌دهد و مشتری نیز به جای هر چیز دیگر لقای خود را نصیب فروشنده می‌کند و به او اجازه ملاقات خود را می‌دهد.

خدای سبحان مولایی است که به عبد مملوک خود می‌گوید: هستی تو و آنچه در اختیار توست، از آن من است و من به تو وکالت می‌دهم تا خود را به من یا به دیگری (شیطان و...) بفروشی. حال اگر هستی خود را به من فروختی «آزاد» و اگر به دیگران فروختی «برده و بنده» آنان خواهی شد. در این جا فروشنده با کالایی که می‌فروشد، یکی است و مشتری نیز با بهایی که در اختیار فروشنده قرار می‌دهد یکی است؛ گرچه ادراک این وحدت و عینیت در ناحیه مشتری و بها دشوار است.

مؤمنان متوسط خود را به خدای سبحان می‌فروشند تا در مقابل آن، بهشت بگیرند، ولی برخی از اهل ایمان در این تجارت به بهایی کمتر از «لقای الهی» رضایت نمی‌دهند. اینان افزون بر «جنات تجری من تحتها الأنهار» خواستار رسیدن به بهشت دیدار الهی هستند: «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر»<sup>(۱۰)</sup>، تا با نضارت روی، نظاره وجه خدا بهره‌آنان گردد: «وجوه یومئذ ناضرة \* الی ربها ناظرة»<sup>(۱۱)</sup>.

ما را نه غم دوزخ و نه شوق بهشت است بردار ز رخ پرده که مشتاق لقاییم

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی دوست ما را و همه نعمت فردوس شمارا

## ۲- فروشنده و کالا در معامله با شیطان یکی است

عینیت فروشنده و کالا اختصاص به تجارت انسان با خدا ندارد، بلکه در تجارت انسان با شیطان نیز محقق است. کسی که خود را به شیطان می‌فروشد، دیگر مالک و صاحب اختیار خود نیست و خدای سبحان چنین تجارتی را بدترین معامله می‌داند: «بئسما اشتروا به انفسهم ان یكفروا بما انزل الله»<sup>(۱۲)</sup>، «ولیس ما شروا به انفسهم لو كانوا یعلمون»<sup>(۱۳)</sup>. منافقان در بازار دنیا، سرمایه فطرت و هدایت خویش را می‌فروشند و ضلالت می‌ستانند و اگر آدمی سرمایه ظاهری را بفروشد، چون بایع غیر از سرمایه است، راه برای تحصیل سرمایه مجدد باز است. اما اگر کسی «خود» را بفروشد دیگر راهی برای تحصیل سرمایه جدید ندارد و منافقان و کافران که خود را به شیطان فروختند همه راه‌های کسب و سود را بر روی خود بسته‌اند: «فما ریحت تجارتهم»؛ چنانکه راه تحصیل سرمایه مجدد را نیز مسدود کرده‌اند.

شیطان نیز که مشتری حقیقت انسان‌های منافق، کافر و تبه‌کار است، چنین نیست که پس از خریداری و تملک و نیز اسیر کردن انسان خریداری شده، بر او منت گذارد و آزادش کند، بلکه در دنیا انسان خود فروخته را تحت ولایت خویش می‌گیرد و همواره به زبان او سخن می‌گوید و با چشم او می‌نگرد: «اتخذوا الشیطان لأمرهم ملاکاً واتخذهم له اشراکاً فباض و فرخ فی صدورهم و دب و درج فی حُجورهم فنظر

بأعینهم و نطق بألسنتهم»<sup>(۱۴)</sup> و در آخرت نیز قرین آنان است: «حتی اذا جائنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین»<sup>(۱۵)</sup> و آنان از حشر با شیطان در رنجند. پس کسی که سرمایه هستی خود را باخت، دیگر هدایت‌پذیر نیست: «وما کانوا مهتدین» و این تنها بر اثر سوء اختیار خود اوست.

تعبیر قرآن درباره منافقان که هدایت دادند و در عوض آن ضلالت گرفتند، تعبیری حقیقی است، نه مجازی؛ زیرا آنان فطرت و سرشت اصیل خود را از دست داده‌اند و شیطان که در کمین گم‌شدگان و دورافتادگان از مسیر فطرت و صراط مستقیم دین است، آنان را تحت ولایت خود می‌گیرد، و اگر عناوین مزبور تفاوتی با خرید و فروش یا سود و زیان کالاهای تجاری دنیا دارد، تنها به لحاظ مصداق است، نه مفهوم جامع آن.

ادامه دارد

پاورقی:

- ۱- سوره بقره، آیه ۲
- ۲- سوره بقره، آیه ۵
- ۳- سوره عصر، آیات ۱-۳
- ۴- سوره صف، آیات ۱۰-۱۲
- ۵- سوره توبه، آیه ۱۱۱
- ۶- سوره فاطر، آیه ۲۹
- ۷- سوره تغابن، آیه ۹
- ۸- سوره فتح، آیه ۱۲
- ۹- سوره توبه، آیه ۱۱۱
- ۱۰- سوره قمر، آیه ۵۵
- ۱۱- سوره قیامت، آیات ۲۲-۲۳
- ۱۲- سوره بقره، آیه ۹۰
- ۱۳- سوره بقره، آیه ۱۰۲
- ۱۴- نهج البلاغه، خطبه ۷
- ۱۵- سوره زخرف، آیه ۳۸